
تابخانهٔ
س شورای
سلامی

۶۴۸
۱۴۳۲۱

رساله‌ای در بیان
اصول و قواعد
خط
فارسی
فتح الله سبزواری

کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
۷۶۵۱
فیلموتیکی تاسیس ۱۳۲
۶۴۸
۶۴۸
۱۴۳۲۱
رساله‌ای در بیان
اصول و قواعد
خط
فارسی
فتح الله سبزواری


صاحب این کتاب
١٦٣٢١
٦٤٨

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نقتی

الحمد لله الذی انشاء من نقطة الوحدانية خطوط العقول علی الترتیب والنظام وخلق منها نفوس دوائر الاجرام والاجسام والصلوة والسلام علی رسوله محمد سید الانام وعلی آله الکرام واصحابه العظام اما بعد این رساله ایست مشتمل بر بیان اصول وقواعد خطوط که استادان قدیم وجدید وضع کرده اند یقین که هران طالب که برین مجموع واقف شود وتوفیق رفیق او گشته آنچه دانسته باشد در عمل آرد هیچ نکته برو پوشیده نماند ودرین صنعت اورا مرتبهٔ علیا حاصل شود انه ولی الاجابة والتوفیق واین رساله مبنی است بر مقدمه وسه باب وخاتمه

باب اول مشتملست بر سه فصل فصل اول

در بیان فضیلت این وابتداء ظهور او فضیلت این فن از روی عقل از دلیل وبرهان مستغنیست ودلایل نقلی بر شرف این صنعت از عد وحصر متجاوز وبعضی ازان اینست که یاد کرده

می شود

می شود حضرت سید الانبیا محمد المصطفی علیه افضل الصلوات واکمل التحیات فرموده که • من حسن کتابة بسم الله الرحمن الرحیم وجبت له الجنة یعنی هرآنکس که نیکو نویسد بسم الله الرحمن الرحیم را بهشت اورا واجب شود ودر درر الفاظ حضرت قطب الاولیا علی المرتضی علیه السلم واقع است که علیکم بحسن الخط فانه من مفاتیح الرزق • وهم از جواهر منظوم آنحضرت است که

شعر

تعلم قوام الخط یا ذا التأدب … فما الخط الا زینة المتأدب

فان کنت ذا مال فخطک زینة … وان کنت محتاجا فافضل مکسب

وحکیم افلاطون یونانی فرموده که الخط هندسة روحانية ظهرت بآلة جسمانية پس معلوم شد که این صنعت را فضیلت بسیار است

اما ابتداء ظهور خط

نقلست که اول کسی که اسامی حروف دانست وکتابت کرد آدم بود علیه السلم ومعلم او حضرت عزت بود جل جلاله وعم نواله چنانچه در کلام قدیم ربانی وتنزیل عزیز سبحانی فرموده که وعلم آدم الاسماء کلها وبعضی گفته اند که اول کسی که خط نوشت ومفردات بیکدیگر ترکیب کرد ادریس نبی بود علیه السلم واو بیست وهشت صورت حرفی از بیست وهشت

منزل قمر استخراج کرد بطریق اخراج خطوط موهوم از کواکب که در هر منزل واقع است بیکدیگر پس آن مفردات را مرکب گردانید بدانچه مقدور وممکن بود وآن خط بر طریقتی بود مخصوص واز حسن وزینت معرا چه مقصود ازان مجرد افهام واستفهام واعلام واستعلام بود وبعد ازان در هر روز کاری دران تصرف کردندی وبنوعی ساختندی تا خط معقلی بیرون آوردند ومدتی مدید بران طریق نوشتند چون زمان بنی امیه رسید خط کوفی استخراج کردند ودر جودت وزینت آن مبالغت می نمودند وروز بروز آن خط را خوبتری ساختند تا نوبت بحضرت امیر المومنین وامام المتقین ویعسوب الدین علی بن ابی طالب علیه السلم رسید وآنحضرت آن خط را بمرتبهٔ رسانید که هیچ آفریده بهتر ازو ومتقابل او ننوشت چه قبل ازو وچه بعد ازو بعد ازان شخصی مقله نام حضرت امیر را در واقعه دید وازان حضرت ارشاد یافت ودر کوفی تصرف کرد واندکی از تدویر دران خط پدید آورد ومدت خویش گذرانید پس پسران او علی وعبدالله تتبع پدر نمودند واندک اندک اصول وقواعد خط کوفی تغییر می کردند تا تمام ازان طریق گردانیدند واین شش قلم وضع کردند

وعلی

وعلی بن مقله بمحقق مشهور شد وعبدالله بنسخ ولکل آنک فی کل جدید لذة اهل روزگار باین خطوط میل کردند ودر تزیین وتحسین آن می کوشیدند تا نوبت بابن الاسد رسید واو این خطوط را اندک کمالی داد ودر عنفوان شباب بجوار رحمت حق پیوست وچون نوبت باستاد کامل ابوالحسن علی بن هلال رسید در طریقهٔ پسران مقله تامل کرد اصلی دید راسخ وفرعی ثابت ولیکن در تناسب حروف وترکیب خللهای فاحش دید دران تصرف کرد وانواع خطوط سته بر وجهی لایق از یکدیگر ممتاز گردانید وبعد ازو کسی مثل او ننوشت تا زمان قبلة الکتاب جمال الدین یاقوت رسید واو در اصول تتبع ابن بواب کرد وهمچنانک ابن بواب در طریقهٔ پسران مقله تصرف کرده بود او نیز در طریقهٔ ابن بواب تصرف کرد وقلم محرف ساخت وشمها باریک گردانید وازابن بواب گذرانید وازان زمان الی یومنا هذا بسیاری از اصحاب زکا فطنت وارباب کیاست سعی واجتهاد نمودند وخط باو نتوانستند رسانید فضلاً عن التجاوز وخدا داند که بعد ازین چون باشد چه در خزانهٔ غیب عجایبهاست که در وقت خویش علی قدر

ابن بواب [illegible] است

## فصل دوم در اسباب کتابت

مزاج الوقت بظهور می آید
اسباب کتابت قلم تراش و قلم و کاغذ است بعضی استادان
چنین گفته اند که باید که کاتب را سه قلم تراش باشد یکی باریک
بجهت فتح قلم و دیگری تُنُک بجهت نحت پهلوهای قلم و سوم
أثقل و أحدّ بجهت قطّ • اما قلم و آن انواع است چون واسطی
و آموبی و بصری و مازندرانی و بهترین آن واسطی است
پس آموبی و انواع دیگر را اعتبار نباشد و بهترین از هر نوعی
آنست که رسیده بود نه خام و نه سوخته و در طبیعت او باید که
دسومتی باشد چنانکه در وقت تراشیدن تکامه او نجهد کر فیه
و نزدیک بعضی قلم میانه معتبرست نه سخت و نه سست
و بعضی قلم سخت را اعتبار کرده اند چنانکه گفته اند

در قلم شش بین بود سه زان چنین سه زان قبیح
سخت و سرخ و سنگی و دیگر سبک سست و سیاه

و صواب آنست که قلم در ضعف و شدت میانه بود زیرا
که چون بسیار محکم بود فرمان بردار نبود و خطا از و خشک آید
و باید که میان او سفید باشد و پوست او محکم و تجویف میان
قلم هر چند بیشتر بهتر چه این علامت خوبی قلم است •

اما مداد بهترین او آنست که در زمان خواجه جمال الدین
یاقوت ساخته اند و اجزاء آن اینست • دوده ده درم
مازو بیست درم • زاج پنج درم • برگ مورد و برگ حنا هر یک پنج درم
صمغ عربی چهل درم • نوشادر نیم درم • زعفران یک درم • نبات مصری
نیم درم • اول پنج من آب در دیگی سنگین کنند که چرب نباشد مقدار آب
و با آتش نرم بجوشند تا بدو من باز آید پس مازو و زاج و صمغ
و برگ مورد و حنا هر یک جداگانه در ظرفی کند و چندان آب
در سر هر یک ریزد که آنرا مغمور گرداند • و باید که مازو را
شکسته بود چنانکه هر یک به پنج شش پاره شده بود بعد
ازان از کرباس آب نارسیده خریطه دوزد و دوده را
در انجا کند و در خمیر گیرد و در میان تنور تافته بر سر خشتی نهند
تا پخته شود و اگر دوده خاکناک بود پیش از پختن باید شست
و طریق شستن وی آنست که کاسه را پر آب کنند و دوده
بر روی آب ریزند و پر مرغ بر دوده می کشند تا خاک
آن بتک کاسه نشیند و دوده پاک بر روی آب بماند پس
به پر مرغ دوده از روی آب بردارد و در خریطه کند و در
میان خمیر گیرد و بپزد چنانکه گفته شد بعد ازان دوده

و نوشادر در هاون کند و صمغ حل شده در بالا او ریزد و بسیار
بکوبد و بمالد پس آب مازو و آب زاج و آب برگ مورد
و حنا مجموع صاف کرده با یکدیگر بیامیزد و در دیگ کند و
با آتش نرم می جوشند و تجربه می نمایند تا چنان شود که چون
بآن نویسند کاغذ نشف نکند پس از دیگ برون آرند و اندک
اندک و سحق تا این آب تمام شود پس زعفران و نبات مصری در هاون می ریزند هم
در آب جوشیده چنانک گذشت حل کنند و بپالایند و در سیاهی
ریزند و همچنین اندک اندک ازان آب جوشیده می ریزند و تجربه
می نمایند تا چنان شود که دلخواه بود از هاون برون آورند
و بحریر بپالایند و در ظرف چینی یا زجاجی کرده نگاه دارند
و بوقت حاجت بکار برند این مدادی باشد که بشستن از
از کاغذ زایل نشود و یقین که هر چند سحق بیشتر یابد خوبتر بود
و این فقیر را اتفاق افتاد که این نوع سیاهی ساخت و بیک
مداد ازان هژده بیت نوشت اما کاغذ بهترین کاغذی
بجهت مشق آنست که ستبر و هموار بود تا خط مستقیم آید چه بر کاغذ
تنک و ناهموار خط شکسته آید و مبتدی را عظیم زیان دارد
و بباید دانست که اقوی اسباب کتابت دست و ضمیر کاتب

است

است باید که از اغذیه و اشربه که مُرخی و مضعف اعصاب
و مصعّد ابخره بدماغ باشد مانند فواکه و بقولات و حموضات
و لبنیات بدانچه مقدور بود احتراز و اجتناب نماید و همچنین
از کثرت مباشرت و مناکحت چه ضرر آن بسیارست تخفیف
درین باب • و باید که چون حرفی یا کلمه نویسد اول هیئت آنرا
تصور کند انگاه نویسد و در نوشتن هر حرفی احتیاط تمام نماید
و مسابقه جایز ندارد و خوش نوشتن بسه چیز حاصل شود اول تعلیم
استاد دوم بسیاری مشق سوم صفاء باطن چنانک خواجه یاقوت
علیه الرحمة والغفران فرموده که الخط مخفی فی تعلیم الاستاد
وکثرة المشق وصفاء الباطن و ادمان هر روزه از دست
نباید داد که این معنی مضرست تخفیف مبتدی را و عند الملال
ترک باید داد و چون ملال مرتفع شد رجوع باید نمود

## فصل سیم در بیان قلم تراشیدن و گرفتن و بر درج نهادن و گردش قلم و تحویل قلم در هر خط

اما تراشیدن قلم • قلم ثلث فربه
باید تراشید و شق زیادت نباید و طرف وحشی چهار دانگ
و انسی دو دانگ و سر او کنجه باید تا سیاهی باختیار فرود آید
و شمرات نازک افتد و قط متوسط باید • و قلم نسخ تابع

قلم ثلث است الّا آنکه سر او کجه بباید زیرا که نازکی شمرات
درین خط مرغوب نیست اما قلم محقق نازکتر از قلم ثلث باید
تراشید وشق کشاده تر و قطِ او بجزم نزدیکتر وقلم ریحان
تابع قلم محقق است وقلم توقیع و رقاع کوتاه زبان تر از قلم
ثلث باید سینهٔ او مدوّر باید ساخت بخلاف ثلث که انجا
مربع باید کرد وقلم تعلیق طریقهٔ خواجه تاج الدین السلمانی که احسن
طرق است مانند قلم ریحان باید الّا آنکه زبان او دراز تر باید
ساخت اما گرفتن قلم و بر کاغذ نهادن باید که قلم را بسه انگشت
گیرد و انگشت وُسطی را بمقدار یک جو از سبّابه وابهام در
گذراند وقلم سست نباید گرفت وبسیار محکم نیز نباید گرفت
بلکه متوسط باید چه سست گرفتن قلم سبب ضعف واضطراب
خط گردد وبسیار محکم گرفتن سبب خشکی خط وانعکاک آن
اما تحویل وگردش قلم هر خط که از بالا بزیر آید مانند الف
باید که اعتماد بر وحشی قلم کنند و هر خط که از زیر بالا کشند
اعتماد بر انسی باید کرد وچون از یمین بیسار کشند اعتماد بر
وحشی وچون از یسار بیمین بود اعتماد بر انسی ودر ساختن
دندانها که در وسط کلمه افتد اعتماد بر سینهٔ قلم باید کرد و هر

وقلم نسخ تعلیق
مانند قلم ثلث باید
الا آنکه م



حرف که بمقدار دو نقطه ارتفاع یابد صعود ونزول در وی
واجب بود درغیر نسخ تعلیق وتعلیق والله اعلم

باب اول در بیان مفردات
وآن مقصد است بمقدمه مقدمه

بدانک خط از روی اصطلاح عبارت است از ترکیب نقاط
بیکدیگر تا حروف حاصل شود وهمچنین ترکیب حروف بیکدیگر
تا کلمات پدید آید پس اصل خط نقطه بود وخطوط بحسب
اصل شش نوع بود محقق وثلث وتوقیع وریحان
ونسخ ورقاع وخط محقق چهار دانگ سطح است ودو دانگ
دور وخط ثلث دو دانگ سطح است وچهار دانگ دور
وتوقیع دانگی سطح وپنج دانگ دور وریحان تابع محقق است
ونسخ تابع ثلث ورقاع تابع توقیع ونسخ تعلیق فرع نسخ
است وتعلیق فرع رقاع وتعلیقی که خواجه تاج الدین السلمانی
نوشته فرع رقاع ونسخ است والحق طریق تعلیق اینست
اکنون بدانک قدما را در بیان اصول حروف مفرده طرق
مختلف است بعضی باثبات دایره بیان کرده اند ونظر
بقسمت قطر دایره ومحیط او ومثلث ومربع ومخمس که در داخل او

واقع شود اشکال حروف بیان کرده اند مثلا قطرِ دایره
بر هفت نقطه قسمت کرده اند والف
ازانجا گرفته ودایرهٔ جیم وعین
واخوات ایشان از نصف محیط
دایره گرفته اند وبا واخوات او
از قطر ویک نقطهٔ طولانی از محیط
دایره وبعضی بنای حروف بر مثلث ومربع ومخمس ومدور
نهاده اند چنانک گفته اند الف ولام وکاف مسطّح وباواخوات
او از مربع ناشی می شود مثال آن
ودال وکاف لامی ورئوس
میم وواو وفا وقاف از مثلث حاصل می شود
مثال آن وسر جیم ودامن واو
ورا از مخمس پدید می آید مثال آن
ودامن جیم وعین واخوات او هر یک
از مدور مثال آن وان مجموع طرق قدما
است وقبلهٔ الکتاب خواجه جمال الدین یاقوت
علیه الرحمة والرضوان بجهت آسانی مبتدی بنای حروف مفرده

وقلم
مانند
الا آنکه



بر ترکیب نقاط نهاده ودرین رساله این طریق اختیار
افتاد چه استعمال اهل روزگار برین نوع است ونیز طبیعتی
که بعلم هندسه الفتی نداشته باشد مقصود ازان دو طریق
مشکل فهم تواند کرد اکنون در مقصود شروع کنیم واحوال
مفردات را یک یک بشرح باز نمایم اما الالف
بدانک الف در خط محقق هشت نقطه است وتا نه جایز
ودر ثلث هفت نقطه وباید که در الف اندکی حرکت باشد
در الف محقق مخفی ودر الف ثلث ظاهر ودر توقیع ورقاع
اظهر واورا نسبت کرده اند بشخصی منتصب که بقدم خود
نگاه کند واورا در غیر نسخ طرّه بود وشمره وطرّهٔ او دو
نوع بود مسدود ومفتوح مثال او وشمره را
از تشمیر گرفته اند وتشمیر دامن درچیدن است وشمره در
ثلث ظاهر باید ودر توقیع ورقاع اظهر ودر باقی مخفی
ودر کشیدن قلم اعتماد بر وحشی قلم باید کرد وابتدا او
بطرّه باشد وانتهاء او بشمره وبعضی خطاطان طرّه را مرکز
خوانده اند وشمره را تشمیر وباید که بتمام قلم ابتدا کنند
وبدو دانگ قلم تمام سازند مثال آن

اما الباء این نقله چنین گفته است که با مرکب است
از دو خط یکی منکب ناشی از مثلث و دوم مسطح ناشی از
مربع وخط اول که سر باست یک نقطهٔ طولانی باید وخط
دوم که ذیل اوست در خط ثلث بقدر الف ثلث باید
یعنی هفت نقطه و در خط محقق بقدر چهار دانگ الف محقق
یعنی شش نقطه و باید که شمرهٔ او محاذی سر او باشد که اگر
از آن درگذرد یا نرسد قبیح نماید و شمرهٔ او در توقیع و رقاع
اشبع باید و گاه باشد که سر با مضمر باشد و آن مخصوص است
بتوقیع و رقاع و آن چنان باید که اگر از سر او خطی مستقیم بر راستی
کرسی سطر بکشد بر غایت میل ذیل او واقع شود و زیر و بالا
نیفتد و ابتدای با بنقطه باشد و انتها بشمره اما ابتدای بای
مضمر هم چنان بنقطه بود مثال ایشان ب ب

اما الجیم این نقله گفته است که جیم و اخوات
او مرکب است از دو خط اول منکب و دوم مدور
سر جیم شش نقطه باید و دامن او ده نقطه و نیم که دامن
او نصف دایره است و در علم مساحت مقرر شده که هرگاه
قطر دایره هفت باشد محیط او بیست و یک باشد پس

نصف

نصف او ده و نیم بود و سر او متصل دایره بود و منفصل
نیز بود و چون منفصل بود او را طره باید ساخت و
متصل خاص بود بثلث و توقیع و رقاع و باید که بعد از
اول دامن جیم تا آخر او بقدر یک الف باشد و در
محقق و ریحان باید که غایت انحداب نصف دایره محاذی سر جیم
باشد و انتهای او محاذی ابتدای او اما در ثلث و توقیع و
رقاع جایز است که پشت دایره از محاذات سر جیم در
گذرد باندکی و همچنین شمره از ابتدای دایره مثال آن

ج ح صح

مثال ایشان
ع سع
و اخوات
دالی و
ایشان
ح ح

و دوایر عین
و غین و سین
حکم دارد
و ذیل جیم ملحق و
او دو نوع بود
و دوری مثال
و همچنین ذیل عین معهود و معقود
مثال ایشان
ع ع

واو یا دال دالی ودوری مخصوص است بثلث وتوقیع و
اما الدال
رقاع وابتدا از جیم نقطه است وانتها بشظیه
این نقله کفته است که دال مرکب است از دو خط یکی منحنی
ودیکری مستلقی وهر خطی چهار نقطه باید واو را طرهٔ نازک
باید وشمرهٔ منفرجه وچنان باید که مثلثی ازو حادث شود
وخط اول را دو حرکت باید چنانچه صدری وظهری ازو
محسوس شود واین حرکت در محقق مخفی باید ودر ثلث ظاهر
ودر توقیع ورقاع اظهر مثال آن د د
واکر بعد دال الف یا لام باشد خط
دوم تا بیک نقطه زیادت از خط اول باید تا در وی جای
الف یا لام باشد مثال آن ذلك
ودر نسخ طره وشمره نباید
ساخت وابتدا وانتها بنقطه باید کرد ودر باقی ابتدا بنقطه
وانتها بشظیه اما الراء راء بر سه نوع است مشمّر
ومرسل ومقوّس ومشمّر را مقعّر نیز کویند ومقوس را
مضمر ومحدّب نیز خوانند ومشمّر ومرسل مرکب اند از دو
خط اول منحنی ودوم مستلقی وخط اول سه نقطه باید

ودوم

ودوم پنج نقطه وابتدا هر دو بنقطه وانتهاشان بشظیه
مثال ایشان ر ر وراء مقوس یک خط
باید مساوی ربع دایره وان پنج نقطه وربعی بود وابتدا
وانتها بشظیه بود ووقوع این نوع بیشتر در مرکبات باشد
ودر مفردات کاهی باشد که بعد از شمرهٔ واقع شود مثال
آن ره وراء مرسل خاص است بمحقق و
ریحان ودر غیر ایشان بر سبیل استعارت بود وراء مقعر
خاص است بثلث اما السین سین دو نوع بود قوسی
ومنشاری اما منشاری باید که اسنان او مایل بوحشی بود ولا
محالة از سه دندانهٔ او دو خانه حادث شود خانهٔ اول
مقدار یک نقطه باید وخانهٔ دوم یک نقطه ونیم واز دندانهٔ
سیم تا حد ذیل او سه نقطه وذیلش هفت نقطه وابتدا
وانتها بشظیه مثال آن س واما قوسی سر او مدّی
باید شبیه بنصف قوسی چنانک اکر یکی دیکر مناسب او
منقلب کشیده شود شکل قوسی حادث شود بر این مثال
ششه وباید که طول او از طول الف که
هفت نقطه است در نکذرد مکر موضعی که اقتضا زیادت کند

که انجا تا دو الف و سه الف نیز جایز است و بعضی گفته اند
این نوع را قوسی از ان جهت خوانده اند که شبیه است
بچوب کمان نداف و مشابهت بمعنی اول اصح است
و ذیل او همان ذیل منشاری بود وابتدا وانتها بشظیه
اما الصاد سر صاد مرکب است از رآء مضمر و بایر
منصور مثال آن ص و بیاض او را بمغز بادام تشبیه کرده
اند و ذیل او حکم ذیل سین دارد وابتدا و انتها بشظیه باید
کرد اما الطاء این مقله گوید طا مرکب است از چهار
خط اول منتصب و آن شش نقطه باید و دوم مستلقی و آن
دو نقطه و نیم باید و سیم منکب و آن نیز دو نقطه و نیم باید
و چهارم منسطح و او باید که بیک نقط و نیم از محاذات
خط اول درگذرد و فرق میان او و صاد آنست که استلقا
و انکباب در و یکسا نیست و در صاد استلقا ضعف انکباب
است مع قصد التدویر وابتدا وانتهاء او بنقطه بود
و بعضی انتها بشظیه کرده اند و حق آنست که در محقق انتها
بنقطه بود و در ثلث بشظیه مثال آن ط ط
اما العین عین شش نوع است

ودر

و در مرکبات گفته شود اما الفاء ابن مقله گوید فا
مرکب است از چهار خط منکب و مستلقی و منتصب و منسطح
و سر او مثلث باید مع قصد التدویر و گردن او یک نقطه
طولانی و ذیل او همان ذیل باست و گفته شد و بیاض او بدانه
گنجد تشبیه کرده اند و بعضی بدانه امرود وابتدا بنقطه بود
وانتها بشظیه مثال آن ف اما القاف حکم قاف همان حکم
فاست الا آنک گردن او دو نقطه باید و ذیل او مثل ذیل سین
مثال آن ق اما الکاف کاف چهار نوع بود
یکی منسطح و آن مرکب باشد از چهار خط اول مستلقی و آن چهار
نقطه باید و دوم منسطح و آن پنج نقطه و نیم بود و سیم منکب
و آن دو نقطه و نیم بود و چهارم منسطح و آن نه نقطه و نیم
باشد چه باید که این خط بیک نقطه و نیم از سر کاف درگذرد
و بیاض میان سر کاف و منسطح اول دو نقطه و نیم باید
و میان منسطحین دو نقطه مثال آن ک
و کاف چون مفرد واقع شود چنین
ننویسند بل لامی باید نوشت چنانک بیاید و چون در آخر
کلمه واقع شود همچنین لامی باید نوشت و منسطح جایز نبود

مگر بر سبیل ندرت نوع دوم آنست که مرکب از دو خط باشد
منتصب و منسطح خط اول هشت نقطه باید و دوم شش
و ثمره او مشبع باید و این نوع بمفرد و او اخر کلمات
مخصوص است وابتدا او بنقطه باشد وانتها بشظیه مثال آن ک
و دو نوع دیگر دالی و یحیی است و آن مخصوص است
باوایل و اواسط کلمات اما المیم میم هفت نوع
است مثلث و مرفوع و مفتوح و مرسل و مقطع و ممدود
و معکوس و در مفرد دو نوع بیش واقع نشود و آن مثلث
و مرسل است و این هر دو مخالف یکدیگر اند هم بحسب راس
و هم بحسب ذیل اما بحسب راس اگرچه هر دو مثلث اند
اما یکی مرکب است از مستلقی و منحنی و منکب و آن دیگر
مرکب است از منکب و منحنی و مستلقی و فرقی دیگر آنست که
یکی را ابتدا بنقطه باید کرد و دیگری را بشظیه مثال آن م م
و اما اختلاف بحسب ذیل آنست که یکی ناشی
از مخمس است و دیگری از مدور مثال آن م م
و حکم این دو ذیل همان حکم دو ذیل را و مرسل و مدور
دارد و آن نوع که ذیل او مدور باشد اگر در آخر سطر

واقع

واقع شود از تدویر بنزول عدول باید کرد بر وجه انتصاب
مثال آن م و در خط خواجه جمال الدین یاقوت علیه الرحمه
واقع شده که ذیل میمی را که از مخمس ناشی است تدویر
داده و در مرکبات مثاله منهم و این از نوادر است
اما النون نون مرکب است از دو خط اول سه
نقط و دوم هشت و او بر چهار نوع است اول انک
ناشی از مربع بود و او خاص است بمحقق و ریحان و سه نوع
دیگر ناشی از مدور است و اسامی ایشان اینست
مقعر و محدب و معکوس مقعر مخصوص است بثلث و محدب
بتوقیع و رقاع و معکوس بنسخ و وقوع مرکب در غیر مخصوص
بطریق استعارت باشد وابتداء مجموع بنقطه است وانتها
بشظیه مثال ایشان ن ن ن ن
اما الواو سر واو مانند سر فاست و ذیل او مانند ذیل
را مقعر و مرسل و اول مخصوص است بثلث و دوم
بمحقق و وقوع مرسل در ثلث بر سبیل استعارت باشد و و
اما الهاء ها نه نوع است و از ان جمله در مفرد یک
نوع واقع شود و آن مثلثیست مرکب از سه خط اول

اول سه نقطه و دوم دو نقطه ونیم وسوم چهار نقطه وچنان
باید که خط سوم بیک نقطه ونیم از محل تقاطع بگذرد ودر محقق
ابتدا وانتها بنقطه باید ودر ثلث ابتدا بنقطه وانتها بشظیه
مثال آن لا لا اما اللام الف لام الف سه نوع بود
یکی را ملفوف خوانند واو مرکب بود از سه خط منحنی و
متوسط ومستلقی خط اول هشت نقطه باید ودوم دو ونیم
وسوم نه وتا ده جایز ست ودر محقق ابتدا وانتها بنقطه
باید کرد ودر ثلث ابتدا بنقطه وانتها بشظیه وفرقی دیگر
آنست که در محقق چنان باید که اگر خطی مستقیم مارّ بر محل تقاطع
الف ولام توهم کرده شود بُعد آن از لام والف
برابر باشد ودر ثلث باید که بُعد از جانب یمین ضِعف بُعد
از جانب یسار باشد مثال آن لا لا
ونوع دوم را مقطوع خوانند
وآن نیز مرکب است از سه خط اول مستلقی ودیگر منحنی وسیم
منسطح مثال آن لا واین لام الف مقطوع مخصوص
بنسخ است ودر خفیف محقق وریحان نیز نویسند وبعضی گفته
اند لام الف ملفوف جایی باید نوشت که الف وی ملیّنه
باشد

باشد مثال آن لا اله الا الله ولام الف مقطوع جایی
باید نوشت که الف غیر ملینه بود یعنی همزه باشد مثال آن
لانتم زیرا که اگر خلاف این عمل کنند
تقدم حرف با حرکت لازم آید فاما خواجه جمال الدین
یاقوت این رعایت ننموده وهمانا که این نکته از
مستخرجات متاخران است ونوع سوم مرکب است
از لام مستلقی والف منحنی وباید که ذیل لام محاذی سر الف
باشد واین نوع در مفرد ومرکب نویسند لا بلا ف
اما الباء یا من حیث الراس دو نوع بود
وهمچنین من حیث الذیل دو نوع اما من حیث الراس یکی مرکب بود
از دو خط یکی مستلقی ودیگری منحنی بر شکل دال معکوس واین
نوع هم مفرد بود وهم مرکب بود اگر مفرد بود خط اول چهار
نقطه ونیم باید وخط دوم سه نقطه ونیم واگر مرکب باشد بعکس
آن مثال ایشان ٮ ٮ ونوعی دیگر یک خط متوسط است
که او را شمرهٔ تحتانی بود مانند شمرهٔ با در رقاع مثال آن ٮ
اما تنوع ذیل ایشان یکی مانند ذیل نون است در تدویر وارسال
ودوم منسطح وابتدا وانتهاء مجموع بشظیه مگر یاء منسطح که

در محقق وریحان ونسخ انتها بنقطه باید مثال آن ی ی
ی بی وبعضی را گمان افتاده است که
سر یا مثل سر کاف است وآن خطاست زیرا که سر کاف ثلثان
را محدب است وسر یا نصف باء مقعر وفرق میان
ایشان ظاهر ست وچون از باب اول که در بیان مفردات
بود فارغ شدیم شروع کنیم در باب دوم که در بیان مرکبات است

باب دوم در مرکبات

چون الف در اول کلمه واقع شود اتصال آن هیچ حرف ممکن
نبود زیرا که بحرف لام ملتبس شود بنابرین ابتدا بحرف با
کرده شد اما ترکیب البا چون با بالف ترکیب کنند
سر با یک نقطهٔ طولانی باید وفاصله نیز یک نقطه باید مثال
آن با وترکیب او بیا واخوات با وجیم ودال ورا
وواو کاف مسطح ولامی ودالی ومنحنی ولام همان حکم ترکیب او
بالف دارد بح بد بر بف
وچون بصاد یا طا یا عین یا قاف یا واو یا ها
ترکیب کنند طول سر او دو نقطه باید مثال آن بل
بص بع بو به بو واگر بعد از شمرات
بود

بود اضمار اولی باشد مثال آن بضربه واین
اضمار مخصوص است بثلث وتوقیع ورقاع واگر بحرف سین
ترکیب کنند اعمّ از آنکه قبل از وی حرفی باشد یا نه سه نقطه باید
مثال آن بسمه بسمه اما ترکیب الجیم
ترکیب جیم واخوات او با الف یا دال یا کاف یا لام یا ها
در محقق وریحان مفتوح باید ومد وقصر جایز بود برین مثال
حا حد حك حل حه
جا جد جه
ودر ثلث ملحق باید بر هیأت صنوبری ومد جایز نبود مثال آن
حا حد حل جه
واگر با با واخوات او یا نون یا سین یا را یا میم ترکیب کنند
باید که از محاذات سر جیم درنگذرد برین مثال حب
حن حر حس جم ودر غیر میم مد جایز نبود

واکر بعد ازو جیم باشد یا را یا منقوس یا میم یا ها، حوتی مثلث طولانی باید بدین مثال

حجحرحمجهه

وچون بعد ازو مثل او باشد باید که دو نقطه از محاذات اول درگذرد و آخر ثانی بدو نقطه از آخر حرف اول کوتاه‌تر باشد بدین مثال

ححجه

واکر بعد ازو یا منقطه باشد سر یا را اضمار باید کرد مثال آن

حی

اما ترکیب السین اکر بعد از سین الف باشد یا دال یا کاف لامی یا لام یا حرفی که بسه نقطه ارتفاع یابد که فاصله برابر سه دندانهٔ سین باشد بدین مثال

ساسدسکسد

واکر بعد ازو را یا یا باشد دندانهٔ سیم اضمار باید کرد بدین مثال

سرسی

و مد فاصلهٔ سین جایز است اعم از آنکه قبل ازوی حرفی باشد یا نباشد بحسب اقتضاء مقام مثال آن

سسمسم

سسسسهسینه

ترکیب صاد همان حکم ترکیب سین دارد الا آنک در صاد مد جایز نیست. اما ترکیب الطا ترکیب طا با حروف حکم ترکیب صاد دارد مگر آنک در صاد مطلقا مد جایز نبود و در طا بجهت تزیین یا اتمام سطر مد جایز بود مثال آن

طاططه

اما ترکیب العین بدانک عین شش نوع است یکی را منعل خوانند وآن جایی باید نوشت که بعد ازو الف یا لام یا دال یا ها بود یا حرفی که بسه نقطه ارتفاع یابد ومیان او وان حروف فاصله اندک باید مثال

عاعدعکعیسعه

ونوع دوم محیّرست واورا ازان جهت محیّر گویند که چون ناظر در وی بیند اورا شبیه یابد بصادی ونعلی ومتحیر ماند که آیا نعلی است یا صادی وآن جایی باید نوشت که بعد ازو با واخوات او یا سین یا طا بود مثال آن

عبعسهعطه

وبعد ازنشان [illegible]

نوع سوم صادیست واورا ازان جهت صادی گویند که شبیه است بسر صاد معکوس وآن جایی نویسند که بعد ازو با مفرد واخوات او یا را یا سین یا صاد مفرد بود یا کاف مسطح یا نون یا میم یا واو باشد مثال آن

عبعرعسعمعنعو

ونوع چهارم فم الاسدیست وآن بعد از الفی واقع شود که متصل بود بکلمه و باید که این الف وعین در یک کلمه باشد و بعد از عین صعود باشد مثال آن

جاعلا

ونوع پنجم فم الثعبانی بود وآن جای نویسند که بعد ازو صعود نبود مثال آن

ضاعفبضاعة

ونوع ششم را معقود خوانند واو مخصوص است بوسط وآخر کلمات ومرکب است از سه خط مقوس وهر دو طرف او ذوقلمین باید وبیاض او مثلث وذیل او مانند ذیل عین معهود مراورا بشکرده تشبیه کرده اند مثال آن

بلعهسعسبع

جمعمشعشعة

اما ترکیب الفا چون بعد از فا الف یا دال یا لام باشد یا حرفی که بسه نقطه ارتفاع یابد در وی مدّ وقصر جایز بود وچون مقصور بود فاصله نیم نقطه باید مثال آن

فافافیشعه

واکر بعد ازو با واخوات او یا سین یا صاد یا طا یا عین یا فا یا کاف دالی ومنحنی یا میم یا ها یا واو باشد درین مجموع فاصله محاذی سر فا باید بدین مثال

فبهفرفسفصهفطه

فعهففهفکافمفرفو

واکر بعد ازو یا مضمر بود گردن او اطول باید وذیل او اضمار باید کرد.

مثال آن في وهمچنین ذیل او در را و نون
متوسّط اضمار باید کرد مثال آن فرنعزفرز

اما ترکیب الکاف

حکم قاف همان حکم فاست
در مفردات بیان کرده شد که
کاف چهار نوع است مسطّح ولامی و دالی ومنحنی اکنون باید
دانست که دالی جایی باید نوشت که بعد ازو صعود باشد مثال آن

کاکل

ومنحنی جایی که بعد ازو با
واخوات او و جیم واخوات
او یا دال یا میم یا ها باشد و فاصله بقدر دو نقطه باید مثال آن

کبکحل کدکمشکوة

وچون دو کاف بهم مقارن شود اگر در نسخ بود تسطیح هر دو
جائزست وهمچنین تسطیح اول وانحناء ثانی ماسلککم
ماسلککم ودر توقیع ورقاع انحناء هر دو واجب
بود مثال آن ماسلککم وحکم او در محقق وثلث حکم نسخ است

ماسلککم ماسلککم

ماسلککم ماسلککم

اما ترکیب اللام

چون بعد از لام لام یا دال باشد فاصله
دو نقطه باید
مثال آن

اللهمّ الدنیا

وترکیب او با باقی حروف حکم با دارد مثال آن

لب لج لر لس لعه

وباقی برین قیاس ودر ترکیب او با دال یا ها مد جائزست مثال آن
ومن

لسدله

وچون بعد ازو ها ر ذو وصا
باشد ذیل او نباید ساخت
مثال آن

لها

وچون بعد از وجیم بود دو نوع بود
مستلقی ومنتصب
مثال ایشان

الحمه الحمد

ولام درین موضع پنج نقطه ونیم کشش نباید تا از کرسی ذیل
خارج نشود وهمچنین هرگاه که میان لام وجیم واخوات او
حرفی واقع شود یا بیشتر لام کوتاه تر باید نوشت بجهت این معنی

البحر الجح الشجر الصفحة
النصیحة المحبّة
الصفحة

اما ترکیب المیم

چون میم را با الف یا دال یا ها یا لام ترکیب کنند سر او
اذنی باید وفاصله بقدر بیاض میم مثال آن

ما مد مل

وچون با با یا سین یا صاد یا فا
ترکیب کنند مثلث باید وآن مثلث
شاید که مطموس بود
مثال آن

مب مب مس مف

وچون با جیم ترکیب کنند ذیل او سه نقطه باید یک نقطه
از سر جیم بسته وباقی گشاده مثال آن محمد محبة
وچون با را یا میم یا نون یا یا ترکیب کنند ذیل او اضمار باید
کرد

کرد مثال آن مرمی وچون با واو قاف
و واو ترکیب کنند فاصله یک نقطه باید ومیم مرفوع
ومفتوح مخصوص است باوایل کلمات مثال آن
وقطه ومعدود

مه مما

باواخر مثال آن مر مم

مو مفمو

اما ترکیب الهاء

چون ها در اول کلمه واقع شود
دالی باید یا اذن الفرسی مثال آن

همه هو

مگر آنجا که بعد ازو رآء متوسّط بود که
اذنی باید نوشت وآن در توقیع
ورقاع باشد مثال
آن اینست

جوهری

وچون در وسط کلمه واقع شود اولی آنست که دالی واذن
الفرسی نویسند واندکی حوتی نیز نویسند مثال ایشان

عهد بعهد منهم بهم

ودالی بیشتر بعد از لام نویسند
وبعد از با واخوات او مثال او

سهی لهم

و دو صاد بن بعد از لام نویسند و بعد از حرفی که به نقطه
ارتفاع یافته باشد مثال آن لهسه
لهالهسه و چون در آخر کلمه افتد در محقق
و ریحان ملحق باید نوشت و در ثلث و توقیع و رقاع مرسل مثال آن
مثال آن اینست له به سه
و میم مطموس مخصوص است بمیم که در آخر واقع شود
مثال آن و مجیر و حوتی در اواسط
کلمات باشند
مثال آن لهمهموهها اما و کیف الماء
حکم یا در ترکیب همان حکم با و اخوات اوست و گفته شد

باب سیم

در قواعدی که بی رعایت آن خط تمام نشود
و آن قواعد را خواجه جمال الدین یاقوت در یک بیت
درج فرموده اند خواص خطوط و دو مصراع
اُصُول و ترکیب کراس و نسبة
صُعود و تشمیر نزول و ارسال



و صعود و نزول
و تشمیر و ارسال هم

اصول و ترکیب از دو باب گذشته معلوم شد مانند بیان
کرسی و نسبت بدانک کراس جمع کرسی است و کرسی
باصطلاح محاذات حروف است بعضی با بعضی در یک جهت
و استادان این فن پنج کرسی اثبات کرده اند کرسی اول
رأوس الفات و لامات و سر کاف لامی و این کرسی را
راس الخط گویند و کرسی دوم سرها، دال و را و صاد و طا
و عین و فا و قاف و واو و ها و کرسی سیوم اذیال الفات
و لامات و اذیال با و اخوات او و ابتداء دوایر حیم و عین
و خط آخر از کاف لامی و مسطح و این را کرسی وسط خوانند
و کرسی چهارم اذیال دال و را و سین و صاد و قاف
و نون و یا و کرسی پنجم اذیال حیم و عین و اخوات ایشان
و این کرسی را ذیل الخط خوانند مثال آن
ابج د ر س ص ط ع ف ق ک م ز و ه
و نسبت عبارت است از مساوات حروف مانند قدود
الفات و اذیال نون و سین و صاد و مناسبت سواد و بیاض

با یکدیگر و آنک مخصوص قلمی بقلمی دیگر مختلط نشود مثلا
دال نسخی که مخصوص نسخ است در ثلث و محقق ننویسند
و باید دانست که چنانک حسن شخص انسانی در تناسب اعضاست
حسن خط در تناسب حروف است و صعود و نزول
عبارت است از راندن قلم از زیر ببالا و از بالا بزیر
و آن در لام و دال مرکب باشد و حرفی که به نقطه ارتفاع
یابد و بعد از آن حرفی دیگر باشد مثال آن
بلابلنا تحکیک عیدا مبشرا
و در صعود اعتماد بر انسی قلم باید کرد و در نزول بر وحشی
و تشمیر از روی لغت دامن در چیدنست و از روی اصطلاح
آخر حرف را باریک و منعطف گردانیدن و آنرا شمره
و تشمیر خوانند چنانک پیش ازین معلوم شد و باشد که بعضی
حروف را شمره نسازند چون سین که بعد از وی ها بود
یا را و واو که بعد از ایشان حیم بود مثال آن

سص لرحم وحده
و ارسال عبارت است از ترک تشمیرات و آن در سه موضع بود
اول در بطون لامات و نونات و آنچه بدان ماند مثال آن
جر و حور حسه و دوم در آخر سطور چنانک
معهود است و سیم در وسط سطور و آن مخصوص است بنسخ
مثال آن من حفر بیرا لاخیه
فصل در خواص نسخ لفظ نسخ مصدر است بمعنی اسم فاعل
یعنی ناسخ زیرا که چون اکثر کتابت با این خط واقع است
بتخصیص کتابت کلام الله پس گویا که باقی انواع خطوط را
نسخ کرده است و حکم او حکم ثلث است و خاصه چند دارد
که در ثلث نیست و آن اینست که مذکور می شود باید که الف
را طره و شمره و تمایل نباشد مگر الف طا که او را طره باید
ساخت و مایل همین گردانیدن مثال آن طا و همچنین لام
را طره نباید ساخت مگر لامی که بعد از جیم و اخوات او
باشد یا بعد از میم یا ها باشد مثال آن لحا لما لها

وجایز بود اتصال یا بالف مثال آن صلی الله
وهمچنین اتصال دال بالف در کلمه واحده مثال آن هذا
بغداد وجایز بود اتصال دال و را و واو بها
گاهی که در یک کلمه باشند وهمچنین اتصال دال بواو در
یک کلمه باشند مثال آن قوة هذه به محمود
وجایز بود که بیاض عین معقود پوشیده بود مثال آن
بعثناکم من بعد وجایز بود تسوید سر واو
مفرد و فا و قاف چه مفرد وچه مرکبی که در اول کلمه واقع
شود مثال آن وقیل فیکم وجایز بود ارسال اذیال نون
واشباه او در وسط سطر مثال آن دوی من الشتبانی
ودر لفظ قال الف را تدویر دهند ولام را مد مثال آن قال
ولامی که بعد از دو یا یا میم باشد جایز است که ذیل او ترک کنند
مثال آن علی الی لی وکلمات این خط زیادت
نزدیک نباید نوشت چه تقارب از خواص ریحان است
فصل در خواص توقیع ورقاع خط توقیع را از آن جهت
توقیع نام نهاده اند که در ایام ماضی توقیعات واحکام بدین
خط می نوشته اند وفرق میان او وثلث آنست که الفات

او

او اقصر باید وشمرات او اشبع وجایز است که طغرای کاف
منحنی را درین خط شمره نکنند و دراز تر کشند ودر بعضی
مواضع دندانهاء سین را حذف کنند مانند پسینه
وعین معقود را پوشیده باید ساخت وحکم رقاع حکم توقیع
است الا آنکه خفی تر نویسند واتصال کلمات وحروف
در وی بیشتر باشد مثال آن وما توفیقی الا بالله
خاتمه وآن مشتمل است بر دو فصل
فصل اول در نسخ تعلیق وبیان مفردات او باید دانست که
نسخ تعلیق اصل او نسخ است جماعتی شیرازیان در آن
تصرف کردند وکاف مسطح وارسال اذیال سین ولام
ونون از وی بیرون بردند و سین قوسی وکثرت مدات
از خطوط دیگر در وی در آوردند وغث وسمین در و رعایت
کردند وآنرا خطی دیگر ساختند ونسخ تعلیق نام کردند
ومدتی بر آن گذشت بعد از آن تبریزیان در آن طریق
که شیرازیان وضع کرده بودند تصرف کردند وآنرا اندک
اندک نازک می ساختند واصول وقواعد آن وضع می کردند
تا نوبت بخواجه ابو علی التبریزی شکر الله سعیه رسید واو

این خط را بکمال رسانید اکنون بباید دانست که اعتماد
درین خط بر وحشی قلم باید کرد تا تمایل حروف ونازکی
در وی پدید آید اما الالف الف درین خط مرکب است از
چهار نقطه وشکل او مخروطی باید یعنی الف را اول ستبر باید
وآخرش باریک وباید که در وی میلی مخفی بود ا اما الباء
سر با یک نقطه باید در غایت نازکی و ذیل او بقدر الف
و تا دو الف وسه الف جایز است وباید که از اول ذیل
او تا وسط میل بزیر داشته باشد واز وسط تا آخر میل بالا
بر سبیل تدریج مثاله ب اما الجیم جیم مرکب
است از سه خط اول یک نقطه و دوم دو نقطه و سیم بقدر ذیل
نون معکوس مثاله ج اما الدال دال مرکب
است از دو خط هر یک دو نقطه خط اول بتمام قلم باید نوشت
تا ستبر آید وخط دوم بپسینه قلم تا باریک آید مثاله د
اما الراء را دو نوع است یکی مرکب از دو خط هر دو
بوحشی باید نوشت و دوم یک خط مایل تدویر مثالها
ر ر اما السین سین دو نوع بود منشاری
وقوسی منشاری را دندانها بوحشی قلم باید ساخت و ذیل

او

او ابتدا وانتها بپسینهٔ قلم باید کرد و وسطش بتمام قلم ومد
قوسی را سه حرکت بود مثالهما س ش اما الصاد
سر صاد را قاعده همان نسخ است الا آنکه اینجا نازک باید
ساخت وذیل او همان ذیل سین است مثاله ص
اما الطاء قاعده طا همان نسخ است الا آنکه الف اینجا
کوتاه تر باید وانتها بشظیه بود مثاله ط اما العین
سر عین نازکتر از عین نسخی باید ساخت ودایرهٔ او همان
دایرهٔ جیم است مثاله ع اما الفاء همان سر
فا در مفرد پوشیده باید و در مرکبات نیز جایز است و
ذیل او همان ذیل با است مثاله ف
اما القاف سر او همان سر فاست وذیل او ذیل سین
ودر بیاض وسواد حکم فا دارد مثاله ق
اما الکاف کاف درین خط سه نوع بود لامی ودالی
ومنحنی مثاله ک کا منکم اما اللام لام درین خط مرکب
است از الف ونون وبعضی گفته اند از الف وبا وآن
طریق پیشینیان است چه طریق مستعمل آنست که پیشتر گذشت
مثاله ل اما المیم میم مرکب است از مثلثی

ولامی معکوس مقطوع الذّیل مثال آن م اما النون
نون مرکب است از دو خط اوّل دو نقطه و نیم و دوم چهار
نقطه و نیم و آن چنان باید که از غایت تدویر از یکدیگر
متمیز نشود و او همان گردن و دامن سین است مثاله
ن اما الواو سر واو همان سر فاست و ذیل او ذیل را
مثاله و اما الهاء ها مثلثی باید بدور نزدیک
و در غایت نازکی باید ساخت مثاله ه اما اللام الف
لام الف مرکب است از دو الف و فاصلهٔ مقدار یک
نقطه و نیم مثاله لا اما الیاء یا همان طریقه نسخ است
دور در و بلیشتر باید و شمره نازکتر باید ساخت ی

فصل در مفردات تعلیق بباید دانست که تعلیق
فرع رقاع است چه در رقاع تصرف کرده اند و آنرا
تعلیق نام نهاده و از جمله طریقهٔ خواجه تاج الدین السلمانی
احسن طرق است و تعلیق او فرع رقاع و نسخ است
و اگر چه تا غایت در اصول این خط سخن نگفته اند فاما
بواسطه اتمام فن اشارتی بمفردات این خط میرود بطریقه
خواجه شکرالله سعیه اما الالف الف تعلیق سنت

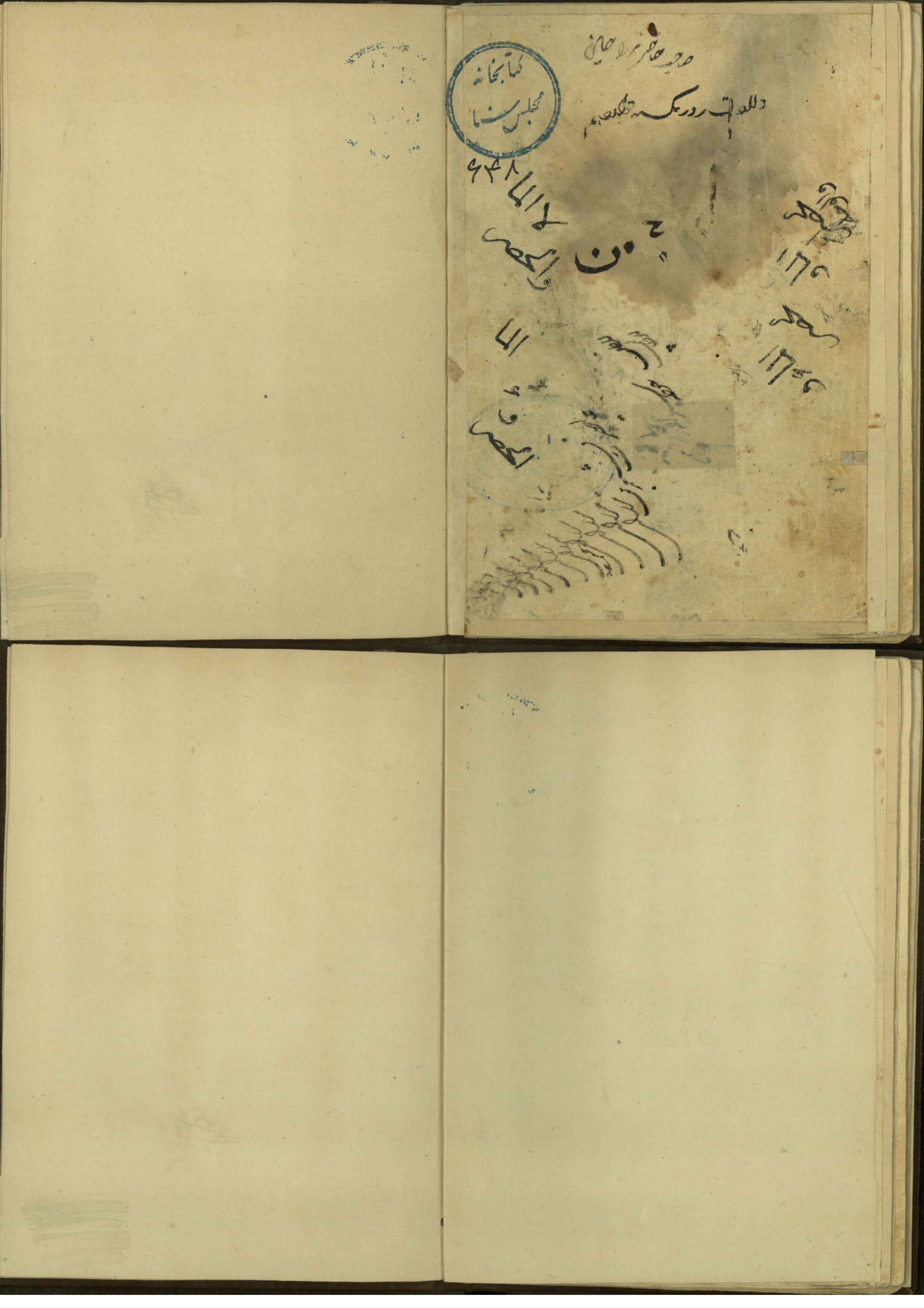
نقط

نقطه باید و طره از جانب یسار باید ساخت و شمرهٔ او
اشبع از سمرهٔ الف رقاع باید و چون بکلمهٔ ترکیب کنند
طره و شمرهٔ او بیکدیگر متصل باشد و بیاضی که از و حادث
شود شبیه بود بپیشینهٔ باز مثال آن ا
اما الباء واخواتها با دو نوع بود یکی آنک او را راس بود
و دوم آنک نبود و راس او یک نقطهٔ طولانی باید مایل
بتدویر در غایت نازکی مثالهما ب ب اما الجیم واخواتها
سر جیم و اخوات او ملحق باید و ذیل او مفتوح و ملحق
و فوقی نویسند و ملحق دو نوع بود دالی و دوری مثالها
ح ح خ ح
اما الدال دال بر شکل مثلثی باید مع قصد التدویر
مثال او د مسکلهانه اما الرا دو نوع
بود قوسی و منقعر و قوسی در مرکب نویسند مثاله را نصیر
اما السین قوسی و منشاری هر دو نوع نویسند
و منشاری در مفرد کم واقع شود مثاله سفار س
اما الصاد صاد دو نوع بود رقاعی و نسخی مثالهما
ص ص اما الطاء طا در تعلیق همان طا رقاع

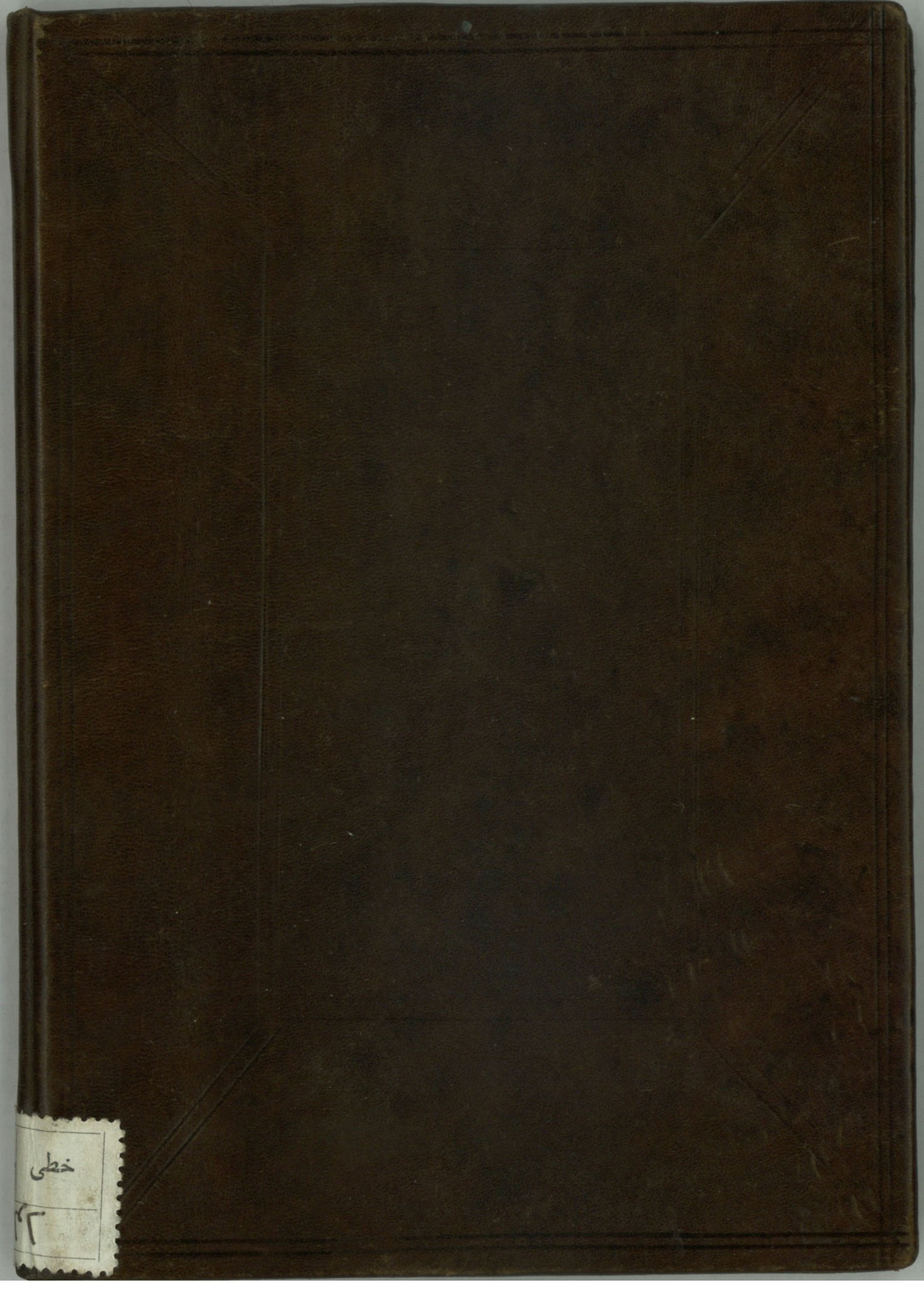
است مگر آنک طرهٔ او از جانب یسار بود مثال آن ط
اما العین ضلع اول سر عین که آنرا ملهالی خوانند
باید که بتدویر مایل باشد و در غایت نازکی و مبدا او متصل
محاذی ملتقی ضلعین اخیرین و ذیل او مانند ذیل جیم در الحاق و عدم
الحاق مثال آن ع علی اما الفاء
سر فا مانند سر فا نسخ است و ذیل او مانند ذیل با در تعلیق
مثال آن ف اما القاف سر قاف مانند سر فاست و ذیل
او مانند ذیل سین مثال آن ق ق اما الکاف کاف
درین خط چهار نوع بود دالی و لامی و منحنی و مضمر مثالها
کانک منکم ک اما اللام لام دو نوع بود منقعر و
مرسل و این لام از نسخ تعلیق بزرگتر باید و شمرهٔ او اشبع
باید ساخت و طره از جانب یسار مثال آن ل ل
اما المیم میم درین خط دو نوع بود یکی مانند میم نسخ
تعلیق و دوم میم ممدود مدوّر و این نوع دوم خاص است بمرکبات
مثال آن م اعظم اما النون نون
سه نوع بود منقعر و مضمر و مرسل و مضمر خاص بود بمرکبات مثال
آن ن ن ن اما الواو واو درین

خط

خط مانند واو نسخ است مگر آنک سر او بزرگ باید و شمرهٔ او
اشبع مثال آن و اما الهاء ها در مفرد مثلثی
باید مایل بتدویر چنانک در نسخ تعلیق و در مرکبات بیشتر
حوتی نویسند مثال آن ه فیها اما اللام الالف
و لام الف یک نوع بود و آن مرکب باشد از لام مستلقی
و الف منحنی و طرهٔ او از جانب یسار باید مثال آن لا لا
اما الیاء یا سه نوع بود منقعر و مرسل و مضمر
و مضمر خاص است بمرکبات مثال آن ی ی
علی الله فی کل الامور
توکلت



۶۴۸


خطی